

درین جا به هیچ رنگی رد و پذیرش مطلق در میان نیست. درنگی بر نوشتار رییس جمهور بر بنیاد بیان دیدگاه، تبادل نظر و فرهنگ گفت و گوی سازنده است.

ناتمامی یک فصل و فصلی ناتمام

در افغانستان نویسنده نخستین رمان به نام "تصویر عبرت" عبدالقادر فرزند شهزاده ایوب است. در میان نخست وزیران و رهبران دولت های یک سده پشین، کسانی هم هستند که دستی به قلم و نوشتن داشته اند.

محمد هاشم میوندوال که یک سوسیال دموکرات روزنامه نگار بود، نوشته هایی در رسانه های چاپی دوران ظاهرشاه دارد.

موسا شفیق آخرین نخست وزیر دولت شاهی، پیش از سیاست شور ادبیات و داستان نویسی در سر داشت. داستان "عقربان" نوشته ای از اوست.

عبدالرحیم غفورزی که با اعلام خط مشی و در پی ساختن کابینه جدید سفر بی بازگشتی داشت، نیز به روزنامه نگاری و ادبیات دلبسته گی داشت. در نخستین دیدار هنگام مصاحبه ای یکی از سروده هایش را به نام "عقاب" با صدای رسایی برایم خواند و از شعرها و داستان گونه های کوتاه و نامنتشر شده خود یاد کرد. سخنی از او را در واپسین دیدار پس از پذیرفتن نخست وزیری و حضور در جبهه مقاومت ضد طالبان فراموش نمی کنم:

"پاکستان زیرکانه سلاح و حربیه ای را در میان قوم پشتون پخش کرده است، تا پیش از دیگران خود را تباه و نابود کنند. این حربیه کشنده طالبان است."

دو رییس جمهور دوران جنگ سرد، در دو خط متقابل و با دوناگاه متضاد دستی در نوشتار سخت ایدیولوژیک داشتند. یکی بر لادینی پامی فشرد و دیگری بر بادینی. نورمحمد تره کی کتابی به نام "دموکراسی نوین" داشت، بیش از آن که دارای نگاه مستقل یک پژوهشگر باشد، نقلی از دیدگاه های لنین با افزوده های متأثر از دنباله آن دید است. وی داستانی هم به نام "دبنگ مسافری" دارد.

برهان الدین ربانی در جنب ترجمه تفسیری و کتابی از سید قطب به نام های "در سایه های قرآن" و "نشانه های راه"، مقالاتی هم در حوزه دین نوشته است.

به هر رو، با این درآمد کوتاه سخن بر گرد نوشته ای می گردد از دکتور محمد اشرف غنی که در آستانه انتخابات به نشر رسیده بود - فصلی ناتمام در تاریخ افغانستان.

در نخستین سطرهای مقاله از پیشدستی افغانستان در دستیابی به استقلال و رهایی از بند استعمار سخن رفته است.

به گمانم ما برای پیشدستی در هردو جنگ برای آزادی در آغاز و پایان سدهٔ بسیت بهای گرانی پرداخته ایم. بااین تفاوت که خامی دستیابی به یک دولت مترقی سیر معکوسی از چشم‌انداز تکامل زمانی داشته‌است. هندی‌ها که سال‌ها پس از ما اعلان آزادی کردند، با آن‌که دام دیگری بر سر راه شان گذاشتند، ولی - با درایت رهبری - در آزمون‌های زیانباری که ما گرفتار شدیم، پای شان نیبچید و آن را درنوردیدند. تصور کنید، اگر گاندی و نهرو از "زبان میهنی" سخن به میان می‌آوردند، مگر آتشی نمی‌شد که بر خشک و تر باغستان‌های رنگین زبان‌ها زبانه می‌کشید؟

نگارندهٔ مقاله از دو میراث ارزشمند برای شاه امان‌الله سخن می‌گوید. یکی حکومت و دیگری افکار تجددخواهانهٔ مشروطه‌خواهان و به صورت ویژه هم از محمود طرزی نام می‌برد.

به ژرفناهای اندیشه‌ها و آموخته‌های محمود طرزی می‌توان از لابه‌لای گزینش ترجمه‌ها و نوشته‌هایش پی‌برد.

بدون شک تجدد در بند خردورزی آزاد و همه‌گانی است، تا در بند اقتدار. تجدد یک رویکرد است، تا دوران. این رویکرد سنجشگر و سنجشگرا که در پی دگرگونی آگاهانه و انسان‌محور است، نگاهی بر گوشه‌ها و رخنه‌های گوناگون زنده‌گی اجتماعی دارد. آیا با این رویکرد می‌توان به "زبان ملی"، "زبان وطنی" و "زبان افغانی" تکیه کرد؟

ما گواه پیامدهایی در سدهٔ دیگر زیر نام "اصطلاحات ملی" و "واژه‌های ملی" هستیم، در کشوری که بسیاری از زبان‌هایش خویشاوند هم‌اند و دارندهٔ بستر مشترک تبارشناسانه.

اگر سوییسی‌ها که چهار زبان رسمی دارند و آلمانی پرگوینده‌ترین آن‌هاست، از طریق اقتدار "واژه ملی" می‌ساختند و بر دیگر زبان‌ها تحمیل می‌کردند و یا گوینده‌گان فرانسوی زبان سوئیس به خاطر غنای ادبی از "شیرینی" زبان خود و "تلخی" دیگر زبان‌ها سخنی به میان می‌آوردند، علاوه بر این‌که مفادی بر غنا و اعتلای زبان زورگو و خودستا نمی‌داشت، همزیستی مسالمت‌آمیز زبانی و فرهنگی را زبانی می‌زد ویرانگر و خانه‌خراب‌کن.

آن‌هایی که پای بر پاپوش چرکین کهنه می‌فشارند و از سیطرهٔ زبانی سخن می‌گویند، تیغ در دست ماجراجویان و سرکشان مستی می‌دهند که برای هیچ همه چیز را می‌درند.

باید هم جارزد:

هر زبانی به باززایی و تولید نیاز دارد، تا بازگویی واژه‌هایش در زبانی دیگر.

برخورد حاکمانه، کوتاه‌بینانه و بازی‌گرانه کسانی - انگار دلسوز- زبان پشتو را از حرکت درونی باز داشته‌است و سرگرم واکنش‌های برونی ساخته‌است و دچار سود و سودای سیاسی و مظلومیت.

"فصلی ناتمام در تاریخ افغانستان" از نیاز نظراندازی به برنامه‌های دوره امانی با یک دید جدید یاد کرده‌است. زیباترین تکیه این جمله همان "با یک دید جدید" است، در غیر آن نادیده گرفتن و نیاموختن از رویدادها و آزمون‌های هشتاد و چند ساله می‌توانست باشد. نگارنده ارزنده‌ترین آجندا و برنامه‌های دوره امانی را در چهار بخش فشرده می‌سازد: حاکمیت قانون، حکومتداری خوب، حقوق و وجایب هموطنان و پایگاه و دیدگاه فرهنگی نظام‌سازی.

در "حاکمیت قانون" از تصویب قانون اساسی، نظامنامه‌ها، گذار نظام از مطلقه به مشروطه، حدود صلاحیت‌ها و مسئولیت‌ها، تبدیلی جرگه‌های مردمی از یک نهاد سنتی به نهادی تصمیم‌گیرنده و مشورده‌دهنده و آزادی و گسترش مطبوعات سخن به میان آمده‌است.

این‌که درونمایه نظامنامه‌ها چه قدر با روح و روحیه تجدد سازگاری داشت و آیا جرگه‌ها توانستند از مرز سنت عبور کنند را می‌گذاریم به داوری تاریخ و مردم. آنچه که ستودنی می‌تواند باشد، گسترش مطبوعات در پهنای کشور است. این‌را می‌توان کمترین جلوه تجدد و نخستین گام‌های روشنگری دانست، آن‌سان که صدای شکستن انحصار، تک‌بیانی سلطه و عبور از "شمس‌النهار" و "سراج‌الخبار" را می‌رساند. در "حکومتداری خوب" تنظیم تشکیلات اداری به گونه قانونی همه سخن نمی‌تواند باشد، آنچه بسیار اهمیت دارد، کنش قانونمند اداره‌کنندگان نظم است. درین‌جا، به گمانم همان دریغ و تأسف بر نشر نشدن گزارش‌های کاری ولایت‌ها، بر چند و چون نشر گزارش قطع و بدخشان نیز بازگفتنی‌ست.

ژرف‌ترین تکیه‌ها را در "حقوق و وظایف هموطنان" نمی‌توان نادیده‌انگاشت. فرازهایی ازین بخش را باز می‌خوانیم:

"امتیاز باید نتیجه کار، لیاقت، و خدمات مشخص هر فرد باشد" تا پیوندهای خانوادگی و تباری. "تمرکز بر ایجاد سرمایه بشری" و بلندبردن کیفیت آموزش و پرورش، فرستادن دانشجویان به برون از کشور برای آموزش بهتر و بیش‌تر و توجه ویژه درین زمینه. "تغییر بنیادی نظام مالی و قاعده‌مندسازی آن."

و همین‌گونه بیان روشنی در باره قصرها، به ویژه قصر دارالامان و مهندسی آن که دیوارها و نمادهای فاصله حاکم و مردم را می‌شکند. توجه به شهرسازی و گسترش آن از حدود یک مرکز و طرح تبدیلی لغمان به پایتخت زمستانی.

گفتنی می‌دانم، در جهان امروز شهرها و مراکز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، جای پایتخت‌های تابستانی و زمستانی را گرفته‌اند، که روشی هم می‌تواند باشد برای جلوگیری از فشرده‌گی زیانبار و بیش از حد جمعیت در یک مرکز.

باید هم افزود، واقعیت‌های تلخ و دردناک کنونی ما را به طرحی فرامی‌خواند بر بنیادهای ویرانی که دیگر بنیادی نیستند.

چهارمین بخش برنامه مهم امانی "پایگاه و دیدگاه فرهنگی نظام‌سازی" گفته شده‌است. البته به روشنی می‌توان گفت، ما دیدگاه فرهنگی مبتنی بر بنیادهای جغرافیایی و تاریخی خود کم داشته‌ایم، و هم کنش‌های روشنگرانه ما بر فرآیند تاریخی و تکاملی همه‌گانی و عمومی مردم و مجموعه‌های متنوع جامعه تفاوت‌ها و چندگونه‌گی‌ها استوار نبوده‌است.

این‌که از میان شخصیت‌های برجسته، دارنده فکر و اندیشه، دو نام یادآوری گردیده‌است، قابل تأمل است.

در مورد محمود طرزی بیش از آن‌چه که پیش‌تر اشاره شده‌است، نمی‌پردازم. نادرخان به عنوان یکی از مدیران مهم دوره امانی، تجربه سلطانی بعدی را در کارنامه خود دارد. بدون درنگ بر دوران سلطنت نادرشاه، دآوری در زمینه پیشینه شخصیت وی نمی‌تواند بسنده باشد.

یکی از مهم‌ترین برنامه‌های دوره امانی، فرستادن دانشجویان از پول بیت‌المال برای آموختن بیشتر و بهتر به خارج بود. بنابر گواهی تاریخ، بخشی از دانش‌آموخته‌گان برگشته‌با گواهینامه‌های معتبر جهانی در زمان زمامداری نادرشاه، نه تنها به کاری گماشته نشدند، که راهی زندان‌ها و کشتارگاه‌ها نیز گردیدند.

به توافق چند جمله زیر که در آغاز و میان برگی از مقاله آمده‌اند، نتوانستم پی ببرم. شاید تفسیری آن‌ها را تکمیل بتواند:

"باید یادآور شد که طرح‌های عمرانی مدرن دوره امانی هنگامی در کشور عملی می‌شد که ویانا پایتخت امپراتوری اتریش‌هنگری، برلین و سایر شهرهای عمده اروپایی در دهه اول قرن بیست تازه به طرح‌های منظم شهرسازی آغاز کرده بودند. در آن زمان، اعمار دهلی جدید هنوز حتا به حیث مفکوره و یا نظر هم مطرح نشده بود."

و

"شاه زیر تأثیر زرق و برق ظاهری کشورهای غرب قرار گرفت. با سفر طولانی‌ش به اروپا، دریافت که افغانستان تا چه اندازه عقب‌مانده است."

در نتیجه، اگر برگشت محمد داوود را آن‌گاه که صدراعظم بود و بعد رییس‌جمهور، ظاهرشاه را در دهه دموکراسی و فرمانروایان سرخ را در زمان قدرت‌شان، به طرح‌ها

و برنامه‌های دوره امانی بپذیریم، از منظر زمانی گونه‌یی گریز از وضعیتی به وضعیتی دیگر نمی‌تواند باشد؟

دوره امانی همزمان است با اعلام استقلال، الغای برده‌گی و پایان جنگ. کنش‌های ویژه و تأریخ دوران صدارت و جمهوریت محمد داؤود روایت دیگری دارند. در دهه دموکراسی، با آن‌که دهه‌ها از دوره امانی فاصله دارد، نزدیکی‌هایی می‌توان یافت. کم‌از کم در زمینه‌های سیاست و فرهنگ. در پیوند به فرمانروایان پس از جمهوری محمد داؤود می‌توان گفت، آن‌ها کمتر مجال برگشت به گذشته خود میهنی و تأریخی یافتند. گرایش‌های سخت متکی به ایدیولوژی و وابسته‌گی‌های برونی آن‌ها را و امی‌داشت که برای بیمار نزدیک نسخه‌هایی از درمانگران دور داشته‌باشند.

سطر‌هایی از مقاله را به امید عملی شدن حرف‌های نگارنده‌یی که حالا رییس‌جمهور است، باز می‌آورم:

"رسالت نسل جوان امروزی، قشر سیاسی، اقتصادی و همه وطنداران افغانستان این است، تا با تدبیر، حوصله و واقعیت‌گرایی نظام کنونی را به یک نظام با ثبات و مردم‌سالار تبدیل کنند، و تا از تکرار حوادث غم‌انگیز گذشته جلوگیری گردد و شرایطی ایجاد شود که در آن آرزو و خواست‌های مردم نجیب افغانستان در مورد صلح، آسایش، آرامش، ترقی و وحدت ملی به واقعیت زنده‌گی شان تبدیل شود."

گفتنی می‌دانم، در افغانستان اختلافات درون‌قومی داشته‌ایم که از درون خانواده‌ها، عموزاده‌گان و دهکده‌ها، تا شهرها، شهرستان‌ها و ولایت‌ها دیده‌شده‌اند. درگیری‌های سر پلوان و شدیار، تیرکش‌ها و دیوارهای بلند در معماری معمولی بسیاری از خانه‌ها بیانگر و نمایانگر آن می‌تواند باشد. همین‌گونه، طعنه به لهجه‌ها و گویش‌های درون‌زبانی نیز عادت دیرینه مردمان این سرزمین بوده‌است.

خوشبختانه تأریخ ما گواه جنگ‌های قومی، زبانی و فرهنگی بر بنیاد نفرت تباری، نژادی، زبانی و حتا آیینی و مذهبی نبوده و نیست. آن‌چه را که امیران و شاهانی چون عبدالرحمان و محمدنادر، کسانی چون محمدگل و گروهانی چون طالبان انجام داده‌اند، یا مبتنی بر سود و سودای سیاست و اقتدار حاکمانه بوده‌است و یا هم در بند استعمار و استحمار سازمان‌های جاسوسی و استخباراتی منطقه و جهان.

پس از این‌همه زخم‌هایی که خورده‌ایم و تیر‌هایی که بی‌هدف به آسمان و زمین خود زده‌ایم، می‌خواهم بگویم:

وحدت ملی شعار نیست، کردار است. حذف نیست، همایش است. نپذیرفتن نیست، پذیرش است. خودبینی و خودخواهی نیست، دگربینی و دگرخواهی است. کینه و کدورت نیست، مهر است. هم‌زبانی نیست، همدلی است. بیداد نیست، داد است.

وحدت ملی در سرزمین رنگارنگی تبارها و زبان‌ها بیانگر فرهیخته‌گی، زیبایی، شکوه و جلال انسان‌های به‌دور از قلعه‌های جنگی و غارهای ددمنشی و زورگویی‌ست.

فراموش نکنیم که وحدت ملی را چیزی سوای همزیستی مسالمت‌آمیز تبارها، زبان‌ها، فرهنگ‌ها، آیین‌ها و اندیشه‌های موجود در سرزمینی و کشوری نخوانیم و ندانیم و آن‌را با ملی‌گرایی و ناسیونالیزم که آتش افروخته آن جان‌ملیون‌ها انسان جهان ما را گرفته‌است، یکی نشمریم.

عزیزالله ایما

سویس

قوس (آذرماه) 1393 خورشیدی